
یوسفی از تبار فردوسی حکیم

ابراهیم رنجبر*

چکیده

شناخت پاس‌داران فرهنگ و ادب و هنر بر هر قومی لازم است علی‌الخصوص اگر جزو نیک‌مردان و وجهه و آبروی فرهنگ و علم و هنر و انسانیت باشند. دکتر غلامحسین یوسفی تمام عمر پر برکت خود را صرف معرفی تاریخ و ادب و هنر و فرهنگ ایران و ستایش فضایل و نکوهش رذایل کرد. در این نوشته به منظور معرفی یکی از الگوهای آدمیت، یوسفی را معرفی کرده‌ایم از منظر خصال علمی و اخلاقی. صفای دایمی ضمیر، اعتقاد به حق و حقیقت، تحلی به ایمان و توکل، خداترسی و مردم دوستی، جستن غایت حیات در عشق، اخلاص برای خدا، تَخَلُّق بر فضیلت تواضع، طلب علم برای دین‌پروری، وسعت دانش، تنوع نگرش، ستایش فضایل آدمیت مانند حکمت، آزادی و آزادی، شهامت و مردانگی، آرمان‌های برتر، بلند اندیشی و تسامح، قناعت، عدل و انصاف، پاس‌داری ارزشهای الهی، احسان، پاکدامنی، عبرت‌اندوزی و امیدورزی، عیب خود و هنر دیگران دیدن، و احساس مسئولیت مدنی، از جمله خصالند که از منش والای **یوسفی** به نوشته‌های زیبا و دل‌نشین او راه یافته‌اند و در این نوشته آن‌ها را معرفی کرده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: غلامحسین یوسفی، فرهنگ، ادب، فارسی، فضایل.

© دانشیار زبان و
ادبیات فارسی
دانشگاه محقق اردبیلی

یوسفی که بود و چه کرد؟ کیست که در آینه قلم یوسفی جمال و کمال ادب فارسی را تماشا کند و از غنای خزانه پر فضایل بی‌مثال ادب فارسی و از گستردگی و ژرفای اندیشه و نگاه نجیب و نافذ و غنی و لطف بیان و عبارات بدیع و لطیف و جادوی قلم او مسحور نشود و به استاد بزرگ ملک الشعراء بهار معترض نباشد آن‌جا که در قصیده‌ای با مطلع *شنیده‌ام که یلی بود پهلوان رستم / کشیده سر ز مهابت بر آسمان رستم*، در سال ۱۳۰۷ نوشته بود که دیگر رستمی در ایران پیدا نخواهد شد (بهار، ۱۳۸۲: ۳۶۳-۳۶۸). هرچند سخن زرین کوب (۱۳۶۲) در مقاله «گفت و شنودی در باب ابدیت ایران» خواه‌ناخواه جوابی است بر بهار، وجود امثال یوسفی - هرچند نادر باشند - نقیضه‌ای است بر یأس بهار از پیدا شدن امثال رستم و فردوسی در تاریخ ایران.

اگر شاهنامه که «عبارت است از نتایج افکار و قریح و علایق و عواطف یک ملت در طی قرون و اعصار» و در آن «ستایش دادپیشگی و تأکید بر دادگری فراوان است» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۹) و آفریدگار آن فردوسی، هر دو، شهرت و اعتبار خود را از ستایش عشق به انسانیت و فضایل اخلاقی گرفته‌اند، آیا یوسفی رستم یا فردوسی دیگر نیست؟ به گمان بنده رستم است زیرا دو دیو سترگ خشم و شهوت را بر خاک افکند، و فردوسی است چون عمر عزیز خود را در ستایش اصناف فضایل و نکوهش انواع رذایل طی کرد. به مثل، دنیای یوسفی متشکل از دو دایره است که یکی محیط بر دیگری است. در دایره مرکزی، ایرانی و ایران و فرهنگ و زبان و ادب فارسی، و در دایره بیرونی، نوع بشر با تمام فضایل و کمالات و نیکی‌ها و مظاهر اهورایی قرار دارد. خورشید آسمان این دنیا جز عشق و محبت و ارادت به اهورایی‌ها چیزی نیست، عشق به تمام نیکی‌ها و نیکوکاران در هر دو دایره علی‌الخصوص عشق مقرون به ارادت و احترام به آن‌چه در دایره مرکزی قرار دارد. ثمره‌های عمر و آثار قلم چنین مردی چه می‌تواند باشد جز ستایش فضایل.

۱-۱- تعریف مسأله

مجهول ماندن دانشمندانی حکیم و راه‌دان و رسالت‌شناس مانند یوسفی که آبروی معنویت و انسانیت‌اند، به حقیقت ناچیز شمردن فرهنگ و تمدنی است که چنین مردانی از مظاهر آن برخاسته‌اند و در کنار آن، شناختن و شناساندن علمایی کم‌نظیر چون یوسفی معرفی فرهنگ و تمدنی است که بشر امروزی که اسیر طوفان تولید و مصرف بی‌حاصل است، به شدت نیازمند آن است. معرفی وی هم‌ارز اهمیت فرهنگ و هنری است که توسعه معنویت و گسترش انسانیت و پاسبانی ارزش‌های والای انسانی به آن نیاز دارد و این نوشته می‌کوشد بخشی ناچیز از این نیاز را بر طرف کند.

۲- بحث و بررسی

۱-۱- خصال یوسفی

۲-۱-۱- صفای ضمیر: یوسفی از میان اشعار فراوان و غالباً زیبا و دل‌نشین و عرفانی سنایی،

غزلی را برای بیان مشرب فکری و هنری او انتخاب کرده است که امواج توحید و مجذوبیت سنایی در معشوق ازلی، در آن، بیش از تمام اشعار او متلاطم‌تر است. مهم‌تر از گزینش این غزل و جستن «صداقت و صمیمیت» و «اوج شور و هیجان و شوق» و مجذوبیت این «شاعر عارف و عارف عاشق» در «توحید معبودی که محبوب او نیز هست»، گزارشی است که یوسفی با صداقت خاصی که بوی نوستالژی صافی ضمیری کودکی از آن برمی‌خیزد، از ایام شیرین کودکی خود در آن کرده است: «چهل و چند سال پیش در سال‌های آخر دبستان در کتاب فارسی ما شعری از سنایی غزنوی درج بود که آن را به خاطر سپرده بودم و چنین آغاز می‌شد: ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدا/ی، آن روزها این ابیات بی‌آن که به کنه معانی آن‌ها پی ببرم، برای من لطف و جاذبه‌ای دل‌انگیز داشت. به خصوص آهنگ آن، شور و شوقی در دلم پدید می‌آورد... در آن روزهای دل‌پذیر روح من در فضایی روحانی و نورانی سیر می‌کرد که سرشار بود از اخلاص و صفا» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۱۲۸). در این گزارش وصف شور و شوق کودکانه، تعبّد بی‌آلایش شبانه، ستایش صفای ضمیر پیش‌نماز «صافی ضمیر» مسجد محل، یادکرد حسرت‌انگیز از آن «روزهای دل‌پذیر» سیر روح کودکانه در فضای روحانی و نورانی سرشار از اخلاص و صفا، دوری از تیرگی‌ها و مسائل زندگانی، احساس صمیمیت با خدا و شیفته‌ی صورت و معنی شعر سنایی بودن، از عالمی عرفانی و عاشقانه و مجذوبیت و عشق و تسلیم و سعادت معنوی حکایت می‌کند که باید آن را موهبتی آسمانی شمرد و گرنه در آن سن به چنان مقامی رسیدن امری دشواریاب است. اگر موهبت نبود، چرا تا پایان عمر، این مرد هم‌چنان صافی ضمیر ماند و از آن جذبۀ کودکانه در پیری چیزی کم نشد چنان که در آثار او می‌بینیم؟

همان جذبه و تسلیم و صفا را که یوسفی از زندگی کودکانۀ خود گزارش کرده است، در پیری او نیز می‌بینیم. در آخرین اثر خود از شعر سنایی، غزلی را نقد و معرفی و گزارش می‌کند که در کودکی موجب شیفتگی او به سنایی شده بود. دلیل این گزینش و گزارش، تنها آن حسرتی نیست که گاهی برخی از پیران را به تجدید احوال ایام کودکانه برمی‌انگیزد، بلکه بیش از آن دوام همان صفای ضمیر کودکان در پیری و مجذوبیت و شورانگیزی جان شیفته‌ای است که بنیاد حیات معنوی یوسفی بر آن مبتنی است و بر افکار و احوال و کل آثار او پرتو افکنده است. بنابراین بی دلیل نیست که از دریای شعر فارسی، و از میان اشعار هر شاعری، عبرت‌انگیزترین و انسانی‌ترین اشعار را و خصوصاً از مثنوی نی‌نامه و از میان غزلیات هوش‌ربای مولوی، شورانگیزترین و خوش‌آهنگ‌ترین آن‌ها را برگزیده است: گریه بدم، خنده شدم... بیش‌تر از گزینش‌ها، گزارش‌های یوسفی معرف ضمیر او هستند. در گزارش این غزل نشان می‌دهد که دل او در امواج آهنگ و معنی این غزل غرق شده و جان او با جان مولوی یکی گشته است: «هر وقت به مطالعه دیوان شمس می‌پردازیم، بر اثر شگفت‌زدگی و مجذوبیت حالی به من دست می‌دهد شبیه هنگامی است که چون به پهنه بی‌کران و عظمت دریا می‌نگرم، در او محو می‌شوم همان‌گونه که امواج متلاطم دریا گویی پس از برخورد با ساحل مرا در آغوش می‌کشند و همراه آن‌ها به فراخانی افق

می‌پیوندم. غزل‌های مولوی نیز مرا با خود می‌برند و در آن‌ها غرق می‌شوم. غرقه به فرض آن‌که باز آید از وسعت دریا و امواج سترگ و خروشنده چه می‌تواند گفت» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۰۹)

یوسفی در گزارش این غزل برای اظهار و بیان «معانی بلند و مفاهیم تابناک عرفانی» (همان: ۲۱۶) کلمات و ترکیبات و عباراتی را برگزیده یا ابداع کرده است که حداقل از دو مقوله تسلط وی بر روح زبان فارسی و وسعت و ژرفای معانی عرفانی در دل او و جهان‌بینی عاشقانه‌اش حکایت می‌کند. از جمله: شادی، شور، رضایت درون، سعادت معنوی، سرمستی، غرقه در امواج نور خورشید جان، سرشار بودن روح از شکفتگی و شادی، روشن دیدن همه مظاهر عالم از فروغ روشنی شکفتگی درونی، حالت زیبا داشتن از معجزوبی و تسلیم و فنا در عشق خدا، باده جان‌بخش معرفت، مسرت و شوق و ذوق روحانی، سعادت جاودان، قدرت دور از دسترس دیگران، شوریدگی عارفانه، و ترکیباتی از این قبیل، از این حقیقت حکایت می‌کند که جان یوسفی با مفاهیم عرفانی و جاذبه‌های عاشقانه چنان سرشته است که در هر مقالی در صورتی متفاوت و واژه‌ای بدیع تجلی می‌کند. گویی احوال چنان دلی را چنین بیان می‌کند:

چون گل همه تن خندم نر راه دهان تنها

زیرا که منم بی من با شاه جهان تنها (همان: ۲۱۳).

حاصل این همه حداقل این است که یوسفی صفای ضمیر کودکانه و شوریدگی عاشقانه را که جز حاصل موهبت نتواند بود، تا آخرین دقایق حیات پر برکت، با خود داشته است.

۱-۲- اعتقاد به حق و حقیقت: یوسفی به حاکمیت مطلق حق اعتقاد راسخ و صادق و عملی دارد. مظاهر این اعتقاد را در تسلیم وی در پیشگاه حق و عشق او به انسانیت بیش از دیگر مظاهر و مفاهیم می‌بینیم.

۱-۳- تخلیق به ایمان و توکل: وقتی که احوال عمرولیث صفاری را پس از فوت پسرش، از تاریخ بیهقی، باز می‌خواند، اعتقاد و تسلیم او در برابر مشیت الهی را می‌ستاید و از این فضیلت و رفتار عمرو به نیکی و عظمت یاد می‌کند و برخی از ثمرات ایمان و اعتقاد را برمی‌شمارد (یوسفی، ۱۳۶۳: ۹۷-۱۰۲). در گزارش احوال عمرو لحنی دارد که گویی از دل خود حکایت می‌کند.

۱-۴- خداترسی و مردم دوستی: از گزارش حال مفصلی که می‌توان نوشت، مختصری را برگزیدن و آن مختصر را به «مردم‌دوستی و احساس وظیفه در برابر خدا و خلق... و نصیحت به حکام» اختصاص دادن و احوال مردمی را که جز «پوستینی و مشتی عیال گرسنه و برهنه» ندارند، از نامه غزالی به سنجر بازتابانند، از چه حکایت می‌کند جز خداترسی و مردم دوستی یوسفی (یوسفی، ۱۳۶۳: ۵۶).

۱-۵- جست‌وجوی عشق به عنوان غایت حیات آدمی: نمونه‌ای اعلا‌ی وصف عشق و غایت حیات آدمی را در دیوان حافظ می‌جوید. مثلاً از میان غزلیات حافظ، یکی از عبرت‌انگیزترین آن‌ها، حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست، را انتخاب کرده، می‌نویسد: «راستی اگر غرض از زندگی در تأمین معاش، خوردن، خفتن، رفع نیازهای جهانی و احیاناً ارضای هوس‌ها و جاه‌طلبی‌ها و هدف‌هایی از این گونه فریبنده محدود شود، این همه تکاپو و هیاهو چه ارجی

تواند داشت؟» در این غزل حافظ «شرف صحبت جانان» یا به عبارت دیگر، عشق غایت حیات آدمی تواند بود و گرنه جاذبه‌های فریبنده حقیرتر از آنند که بتوانند دل حکیمان مخلص را برابند (یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۶۶). یعنی از نظر یوسفی «حافظ محبت و عشق را... هدف والای حیات می‌شمارد که در تاریکی حیرت‌ها، راهبر و روشنگر است و به قول سر والتر اسکات «موهبتی است که خداوند در زیر آسمان فقط به انسان ارزانی داشته است.» همان اندیشه‌ای که در تجلی عالی آن محبوب خداست و به تعبیر مولوی عشق از اوصاف خدای بی‌نیاز است» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۶۲). به عبارت دیگر «جهان پهناور اندیشه‌ها و عواطف انسان سرچشمه عشق است، عشقی به وسعت هستی، متوجه ذات ازلی و ابدی خداوند» (همان: ۲۲۸ با تصرف).

۱-۶- اخلاص برای خدا: پیام نخستین مقاله از مجموعه روان‌های روشن این است که «اگر بشر در هر کار به همان نسبت که به حفظ ظاهر می‌کوشد، به اخلاص و پاکی نیت آراسته بود، عالم روشن و دلپذیر می‌شد نه تیره و دل‌آزار و اسیر تباهی و هرجا که صدق و اخلاص نباشد، تزویر و فریب جلوه می‌فروشد، جلوه‌ای دروغین و بی‌اثر» (یوسفی، ۱۳۶۳: ۴). یوسفی تسلیم و اخلاص و عشقِ حقی را که هستی ازلی و ابدی و نامحدود از آن سرچشمه گرفته است، در قلمرو دین و اخلاق و عرفان می‌جوید که در جوهر این سه عرصه، یعنی عشق، درمان بزرگترین دردهای فردی و اجتماعی بشر نهفته است. یکی از بزرگترین دردهایی که بشر را مبتلا و زندگی را تنگ و تلخ کرده، خودبینی و کبر است. مثلاً از تأثیر «خودپرستی» در وقوع جنگ جهانی دوم یاد می‌کند، با اعجاب از این خوی قبیح، می‌پرسد: «خودپرستی آدمیان را به کجا می‌کشاند!» که به نابودی میلیون‌ها تن می‌انجامد (همان: ۳۰۹).

۱-۷- تخلیق بر فضیلت تواضع: از میان حکایات فراوان اسرارالتوحید، حکایت ریاضت گرفتن حسن مودب از بوسعید و راه تواضع پیمودن او به حکم شیخ، از احترام و اهمیت تواضع در نظر یوسفی حکایت می‌کند خصوصاً این نکته زمانی برجستگی خود را نشان می‌دهد که وی در شرح فضیلت تواضع از قرآن، نهج‌البلاغه، مشایخ طریقت، بوستان سعدی، پیامبر اسلام، غزالی و بهاء ولد شاهد می‌آورد و این استشهدا حداقل مفید این دو نکته است که وی صاحب اطلاعات وسیع است و دیگر این که به سرچشمه‌های اخلاق و تواضع عنایت دارد (یوسفی، ۱۳۶۳: ۱۱۹-۱۲۱).

۱-۸- دوری از خودخواهی: از نظر او «آنچه بوسعید به حسن مودب گفت نکته‌ای ژرف بود و اندیشیدنی و به قول مولوی: خود حقیقت نقد حال ماست آن؛ آدمی همه چیز را بر حسب خواهش نفس خود و سود و زیان و مصلحت و خودخواهی خویش می‌سنجد و تا در این دایره گرفتار است اسیر خودپرستی است و چیزی ورای آن نمی‌تواند دید و به حقیقت راه نمی‌تواند یافت» (همان: ۱۲۱-۱۲۲). از میان حکایات فراوان اسرارالتوحید این حکایت را گزیدن و نصیحت بوسعید را چنین تعبیر کردن، از سنخیت دل‌وی با دل بوسعید حکایت می‌کند به اعتقاد او «تربیت و تعلیم و ارشاد آنان که توأم با شفقت و دوستی و صمیمیت بوده است، در دل و جان ما بیشتر از [گفتار دیگران] اثر داشته است.» سمرست موام (W. Somerset Maugham)

نویسنده انگلیسی می‌گوید: «ما بدواً خویشان را در دیده خود به بهترین صورتی می‌آراییم و نمونه کامل انسانیت جلوه می‌دهیم آن‌گاه دیگران را با چنین نقشی که از خود ترسیم کرده‌ایم، می‌سنجیم و به پستی ایشان حکم می‌کنیم» (همان: ۱۵۵).

از بوستان سعدی حکایت ذوالنون مصری را انتخاب کرده تا مستمسکی برای بیان فضیلت تواضع و تصویر زشتی خودبینی باشد (همان: ۱۵۶).

۱-۱-۹- **طلب علم برای دین‌پروری:** در جایی می‌گوید: «جای افسوس است که در میان جمعی از ما اندک‌اندک فضیلت دانش رو به کاهش می‌نهد. وسایل دل‌فریب زندگانی جدید و استعداد افزون‌طلبی بشر‌گاه ما را چنان گرفتار می‌کند که برای خواست‌ها و هوس‌های خود هیچ مرزی نمی‌شناسیم. وقتی که زندگانی به چنین مرحله‌ای رسید، آدمی به اسب گردونه‌ای بدل می‌شود که عنانش به دست هوس سیرنشده‌ی اوست که هر دم شلاقی برگردۀ وی می‌نوازد و او را به هر راهی که می‌پسندد می‌راند. بدین سبب بدبختانه اشخاص را می‌یابیم که از بهشت کتابخانه و آزمایشگاه رمیده به سرایش هوس‌ها فروغزیده‌اند. دانشی دارند ولی آن را فقط وسیله کسب مال و منال و ارضای امیال خود قرار می‌دهند» (یوسفی، ۲۵۳۶: ج ۲/۸۶۲ - ۸۶۳).

۱-۱-۱۰- **وسعت دانش و تنوع نگرش:** آثار یوسفی در کنار نکته‌یابی‌ها و نازک‌اندیشی‌های وی، از وسعت دانش و تنوع نگرش وی حکایت می‌کنند. مثلاً در مجموعه دو جلدی **دیداری با اهل قلم**، بیست اثر منثور فارسی را معرفی کرده است. هیچ یک از این معرفی‌ها شبیه دیگری نیست. هر اثری را با بینشی متفاوت معرفی کرده و متناسب با هر معرفی و متناسب با هر موضوع مقدمه‌ای بر آن نوشته است. این امر از وسعت دانش و تنوع نگاه وی به آثار ادب فارسی حکایت می‌کند، علی‌الخصوص که به مناسبت‌هایی با علمای غرب هم مقایسه کرده است.

در آثار علمی خود بیش از دو هزار فیلسوف، حکیم، دانشمند، سیاستمدار، نویسنده، شاعر، مورخ و بالاخره اهل قلم از ایرانی و عرب و غربی و چینی، و هم چنین از قدیم و معاصر نام برده است به گونه‌ای که آثاری از آنان خوانده یا سخنی را شنیده یا نقل کرده است. علاوه بر این باید نام تعداد بیش از دویست قبایل و حوادث و اعلام تاریخی و جغرافیایی را به این‌ها افزود.

تألیف نه جلد کتاب پر مغز، تصحیح و شرح ده جلد کتاب از امهات کتب فارسی، ترجمه شانزده جلد کتاب از عربی و فرانسه و انگلیسی، انتشار یک دوره کوتاه مجله، نگارش یکصد و سی و سه مقاله ریز و درشت در مجلات علمی- پژوهشی و تخصصی به زبان فارسی و بیش از سی مقاله به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و قرائت بیش از سی خطابه به زبان فارسی، کارنامه علمی و هنری او را تشکیل می‌دهند و از فداکاری، علم‌دوستی و وسعت دانش و بینش او حکایت می‌کنند.

تاجایی که بنده با استقصای ناقص و گذرای خود احصا کرده است، نزدیک چهل نکته نغز یا کلام کوتاه از قلم یوسفی به یادگار مانده است که تعدادی را از بزرگان عالم نقل کرده و تعدادی محصول تأمل عبرت‌آموز خود آن دانشمند است از جمله:

«بشر اول آبی‌گنده، آخر مرداری رسوا، اندر میانه حمال پلیدی است» (غزالی، یوسفی، ۱۳۶۳: ۵۷-۵۸)؛ «آزادی آدمی در بی‌حاجتی و وارستگی است» (همان: ۵۸)؛ «کردار نیک

در این دنیای زشت تا دور جای پرتو می‌افکند» (شکسپیر، یوسفی، ۱۳۶۳: ۱۸۰). «مادر با یک دست گهواره و با دستی دیگر دنیا را تکان می‌دهد» (ناپلئون، همان: ۱۸۴)؛ «جنگ با ظلم از واجبات دین و آدمیت است» (جمالزاده، همان: ۲۰۰)؛ «خدمت به خلق خدا، اگرچه سال‌ها بعد به ثمر برسد، نتیجه آن هر چه زودتر عاید انسان خواهد شد» (همان: ۱۷۸)؛ «وقتی آدمی بمیرد هیچ چیز برای او به جا نمی‌ماند جز سه چیز: صدقه‌ای پایدار یا علمی که مورد استفاده واقع شود یا فرزند صالحی که برای او دعا کند» (حدیث نبوی، همان: ۱۷۸)؛ «انسان نسبت به جامعه دین اجتماعی دارد» (ژان ژاک روسو، همان: ۱۷۷)؛ «انسان بودن، مستلزم مسؤول بودن است» (سنت اگزویری، همان: ۱۷۷)؛ «کاشتند و خوردیم، بکاریم و خوردند» (مرزبان نامه، همان: ۱۷۷)؛ «ما من مسلم یزرع زرعاً او یغرس غرساً فیاکل منه طیراً او انسان او بهیمه الا کان له به صدقه» (حدیث نبوی، همان: ۱۷۵)؛ «زندگی بی‌حاصل مرگ زودرس است» (گوته، همان: ۱۷۷)؛ «نوع بشر چنان به صورت یک خانواده درآمده است که ما نمی‌توانیم سعادت خود را جز از راه تأمین سعادت دیگران تأمین کنیم. اگر می‌خواهید خود خوشبخت باشید باید راضی شوید به این که دیگران را نیز خوشبخت ببینید» (برتراند راسل، همان: ۱۷۵)؛ «در جامعه خوشبختی هر فرد در گرو خوشبختی دیگران است و هر اندیشه جز این، خود خواهی است و دور از شأن انسان» (همان: ۱۷۵). «قبله‌گاه عشق کمال مطلق و ذات حق است.

به این سبب غزالی می‌نوشت بدان که دوستی حق تعالی عالی‌ترین مقامات است بلکه مقصود همه مقامات این است... و غایت کمال بنده آن است که دوستی حق تعالی بر وی غالب شود چنان که همگی وی فراگیرند. و در این باب از دعای رسول خدا الهام می‌گرفت که بارخدا یا مرا روزی کن دوستی خویش و دوستی دوستان خویش و دوستی آن که مرا به دوستی تو نزدیک گرداند و دوستی خود را بر من دوست‌تر گردان از آب سرد بر تشنه» (همان: ۱۷۰)؛ «یک کلمه ما را از همه بار رنج و زندگی آزاد می‌کند و آن کلمه عشق است» (سوفوکلس، همان جا)؛ «عشق حقیقی موهبتی است که خداوند ارزانی داشته، فقط به انسان در زیر آسمان» (سر والتر اسکات، همان جا)؛ «عشق انسان را با بزرگترین قهرمانان برابر می‌کند» (گوته، همان: ۱۶۷)؛ «آگاهی شخص از عیوب خویش سودمندترین معرفت‌هاست» (علی (ع)، همان: ۱۶۰)؛ «راست باز و پاک باز و امیر باش» (اسرارالتوحید، همان: ۱۶۱)؛ «بزرگانی که در خود نگاه نکرده، به حقیقت عشق ورزیده‌اند، سخنشان شور و حالی دیگر دارد» (همان: ۱۵۷)؛ «نهایت خردمندی اعتراف به نادانی است» (علی (ع)، همان: ۱۶۷)؛ «خللی عظیم است این که تو ندانی و ندانی که ندانی» (عین القضاء، همان: ۱۵۷)؛ «جهاد با نفس جهاد اکبر است» (حدیث نبوی، همان: ۱۵۵ - ۱۵۶)؛ «فتوت آن بود که خویش را بر کسی فضیلتی نبینی» (راوی نامعلوم، همان: ۱۵۶)؛ «من نمی‌توانم هیچ طریقی را برای عبادت والا تر از خدمت به بینوایان تصور کنم» (گاندی، همان: ۱۳۱)؛ «دنیای بشری هنوز سخت نیازمند دعوت به انسانیت و انسان دوستی است» (همان جا)؛ «نزدیک‌ترین خلق به حق کسی است که بار خلق بیش کشد» (عطارد، همان: ۱۲۹)؛ «هر که شفقت بر خلق خدا کند شایسته پیامبری باشد» (جامی، همان: ۱۳۰)؛

که مرد ارچه بر ساحل است ای رفیق
نیـــــاساید و دوستانش غریق
نخواهد که ببند خردمنـــــد ریش
نه بر عضو مردم نه بر عضو خویش
منغص شود عیش آن تنـــــدرست
که باشد به پهلوی رنجور سست

(بوستان، همان: ۱۲۹)

«آدمیان پیوسته یکدیگرند و اقتضای انسانیت آن است که در غم و شادی همگنان شریک و سهیم باشند نه به فکر بیرون کشیدن گلیم خویش از موج... بنی آدم اعضای یکدیگرند» (سعدی، همان: ۱۲۶)؛ «بیش از یک نژاد در دنیا وجود ندارد: نژاد انسانیت» (جرج مور George moore، همان جا)؛ «همه کسانی که بر این خاک پهناور سکونت دارند، در هر مرتبه و دارای هر ارزشی باشند، از بدو ولادت با یکدیگر خویشاوند و پیوسته‌اند و از یک خاک و گل سرشته‌اند» (لانگ فلو، همان جا)؛ «ایمان دو رکن است، یکی بزرگ داشت فرمان خدا، دوم شفقت بر خلق خدا» (سعدی، همان: ۱۲۷)؛ «کریمان وقتی به زمین نرم و هموار رسند آن کسی را که در منزل درشتناک و دشوار با آنان الفت داشت به یاد آورند» (ابوتمام، همان: ۱۲۸)؛ «از میان فضایل فقط آن را که به حال دیگری مفید است، فضیلت می‌توان خواند... فضیلت اخلاقی در میان افراد بشر یک نوع تبادل نیکی و مهربانی است و هرکس در این معامله سهمی ندارد، به حسابش نمی‌توان آورد» (ولتر، همان: ۱۲۸)؛ «با یک کلمه، محبت به دیگران، می‌توان تمام زندگی را روشن و پاک نگه داشت» (کنفوسیوس، همان: ۱۲۹)؛ «خوی اهل حقیقت آن است که... محنت خود و راحت غیری روا دارند، فقر خویش در غنای غیر روا دارند و غم خویش در شادی غیر روا دارند و گرسنگی خویش در سیری غیر روا دارند و اصل این از مصطفی علیه السلام گرفتند» (ابوالحسن نوری، همان جا). آیا این همه نکات نغز در معنی ارتقای آدمی به مقام آدمیت جز از این حکایت می‌کنند که یوسفی مردی بود مرد و همه مغز و ارتقا یافته به مقام آدمیت؟

۱-۱۱- ستایش فضایل آدمیت

یوسفی آثار زیادی را از خود به یادگار گذاشته است. اگر کثرت تکرار یک موضوع دلیل اهمیت آن باشد - که هست - هدف عمده نوشته‌های یوسفی ستایش فضایی است که در دنیای فرهنگ‌های بشری - اعم از آسمانی و زمینی - شناخته و ستوده شده است. وی آورده است که «فیلسوف و مورخ یونانی اُنسُقراطیس معاصر اسکندر مقدونی گفته است: من عجب دارم از کسانی که اولاد خویش را اخبار ملوک و وقایع ایشان و ذکر حروب و ضغائن و انتقامات خلق از یکدیگر می‌آموزند و در خاطر ایشان نمی‌آید که احادیث الفت و اخبار اکتساب مودت و آنچه لازمه آن فضیلت بود... در ایشان آموختن اولی بود» (یوسفی، ۱۳۶۳: ۵۵). گویی این پند یکی از انگیزه‌هایی است که یوسفی را برانگیخته‌اند که در آثار امم در پی نیکان بگردد و فضایل اخلاق ایشان را در مقالاتی خواندنی بپرورد تا مخاطبان آثار او از پرتو «روانهای روشن» با اسباب سعادت آشنا شوند و با آن انس گیرند. بدین جهت یکی از مجموعه مقالات خود را که حاصل تأملات اوست، روان‌های روشن نامیده و با این بند آغاز کرده است: «کتابی که خوانندگان گرامی

پیش روی دارند، شامل تصویرهایی است از روان‌هایی روشن و جان‌هایی پاک که ساعت‌ها و روزهای بسیاری از زندگی نویسنده این سطور را بارور کرده و خاطر او را خوش داشته‌اند» از نظر او «زندگی مردان بزرگ به ما یادآور می‌شود که ما نیز می‌توانیم به زندگی خویش اعتلا ببخشیم و پس از رحیل، پشت سر خود اثر پایمان را بر شن‌های زمان بر جای نهیم» (همان: هفت و هشت). از این رو هر جا فضیلتی می‌یابد آن را می‌ستاید.

۱-۱۱-۱-۱- ستایش حکمت حافظ: «حاصل و بهره همه هستی و عالم وجود و کوشش‌های آدمیان چنگی به دل نمی‌زند و این همه هیاو ندارد. نقداً باده پیش آر که دنیا و مافیها درخور اعتنا نیست. این اندیشه، حکیمانه است. حافظ بر اثر سیر در تواریخ و قصص و تأمل در سرگذشت ملت‌ها و قدرت‌ها و توجه به آرا و حکم اندیشه‌وران و آزمودن جهان این راز را دریافته و سخنانی چنین پخته و سنجیده گفته است» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۶۱).

۱-۱۱-۲- ستایش آزادی و آزادی: آزادی را در دو مفهوم به کار گرفته است: یکی آزادی تن آدمی از زندان و بند قاضی یا سلطان و دیگری آزادی جان آدمی از بندهای نامرئی تعلقات حاصل از غلبه قوای خشم و شهوت. در نوع اول وقتی از احوال مسعود سعد سلمان سخن می‌گوید، آزادی را می‌ستاید و آن را فطری می‌داند و از آن به تفصیل سخن می‌گوید (همان: ۹۱). در نوع دوم وقتی که احوال حسن مؤدب را باز می‌گوید که چگونه ریاضت دادن بوسعید، او را از قیود خودبینی نجات بخشید، با لحنی خاص احوال او را گزارش می‌کند که: «از آن خواجگی و حباه چیزی با وی نمانده بود، آزاد و خوشدل درآمد؛ آزاد از همه قیدها و پسند این و آن» (یوسفی، ۱۳۶۳: ۱۲۰). لحن این نوشته احساس لذت و عاطفه شورانگیز نویسنده را نشان می‌دهد که آزادی مردم از قیود خودخواهی چه قدر برای وی نشاطبخش و شورانگیز است.

یک شخصیت داستانی از اشعار جامی را برگزیدن و با تمسک به شرح افکار و زندگی او، آزادی و آزادی را ستودن و کامجویی و افزون‌طلبی و آسایش جستن را - اگر به خواهش و حقارت بینجامد- تحقیر کردن از سیر اندیشه یوسفی «در افقی دیگر» حکایت می‌کند؛ (این، موضوع مقاله سوم روان‌های روشن است).

۱-۱۱-۳- ستایش شهامت و مردانگی: ضمن این که از کمبود جوانمردی می‌نالد، می‌گوید: «آن چه بیش از هر چیز داستان سمک عیار را دل‌پذیر می‌کند، کمبود مردمی و انسانیت است در روزگار ما» (یوسفی، ۱۳۵۷: ج ۱/۲۲۰). در تقدیر از فردوسی جهت تصویر کاوه نوشته است: «تصویر فردوسی از شهامت و مردانگی کاوه به شعر فارسی فروغی خاص بخشیده است» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۴۳). ستایش شهامت و مردانگی یک مرد فرودست آهنگر و درخشان دیدن و نمودن شعری که آن را وصف کرده است، مظهري از ارزش‌های فکری گوینده آن است زیرا از حجم عظیم شاهنامه، داستان کاوه آهنگر را انتخاب کردن و چهره‌ای انقلابی و مردمی از وی خلق کردن و از «دل دردمند» «ملت دادخواه» سخن گفتن و «اراده و نیروی مردم» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۷ و ۴۲) را در این داستان - که متضمن تأویل‌های متعدد است - بازجستن مظهري است از اندیشه مردمی و جان‌مهرجوی و مغز عدل‌اندیش و اراده مردم‌نواز این دانشمند خردگرای مردمی.

۱-۱۱-۴- ستایش مظاهر فرهنگ انسانی و آرمان‌های برتر: از نظر یوسفی ادبیات محل تجلی مظاهر فرهنگ والای انسانی و آرمان‌های شریف و برتر آدمی است تا بتواند انسان را از نیازهای پست مادی برهاند. بدین جهت «گروهی... ادبیات را ظرف بیان مهم‌ترین اندیشه‌ها و عواطف بشری می‌شمرد و مبشر انسانیت. آثار این دسته - به هر شکل و قالب که عرضه شود- گرم است و زنده و درخششی دیگر دارد. جهانی شریف و متعالی در آثار آن‌ها مشهود است؛ عالمی نمودار فضیلت انسان. (یوسفی، ۲۵۳۶: ج ۱/۵۵).

یکی از مثل‌های اعلاّی آثاری که برای ترسیم سیمای فرهنگ والای بشری منبعی مغتنم و کم‌مانند است، شاهنامه فردوسی است. یوسفی آن را می‌ستاید چون «حماسه فردوسی فقط داستان جنگ‌ها و پیروزی‌های رستم نیست بلکه سرگذشت ملتی است در طول قرون و نمودار فرهنگ و اندیشه و آرمان‌های آن‌هاست» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۴۴). ارزش شاهنامه را در نمایش سرگذشت ملت و اندیشه و فرهنگ اجتماعی جستن، نماینده طیف فکری یوسفی است. همچنین شاهنامه را می‌ستاید چون «همه در حمایت دادگری و خرد و مردمی و آزادگی است و راستی و نیکوکاری و وطن‌دوستی را تعلیم می‌دهد و... برای انسان کمال مطلوبی می‌آفریند والا و بشری. مردمی که امید و آرمان و هدفی نداشته باشند زنده نمی‌توانند بود» (یوسفی، ۲۵۳۶: ج ۱/۷). علاوه بر این‌ها حفظ نام و آبرو، جنگ با زبونی و بی‌آبرویی، ایمان به پاکدامنی (همان: ج ۱/۴) و فضایی از این قبیل، خصوصاً التزام شناختن ایران و عشق به میهن، ارزش‌هایی است که از شاهنامه می‌توان آموخت خصوصاً «امروز که در کشاکش پریشانی‌ها و سرگشتگی‌های قرن بیستم جوانان ما به هدایت و تربیت درست نیازمندند تا به اصول اخلاقی و فضایل بشری ایمان آورند و شخصیتی استوار و مستقل و تزلزل‌ناپذیر بیابند، احتیاج به شناختن فردوسی و پی بردن به روح حماسه ملی ما محسوس‌تر به نظر می‌رسد زیرا یکی از مهم‌ترین عواملی که می‌تواند جوانان کشور را با هدف و با شخصیت بارآورد شناختن ایران، عشق به ایران و کوشش در راه سربلندی ملت ایران است» (همان: ج ۱/۸). عشق او به ایران و زبان فارسی به قدری است که کتاب دو جلدی برگ‌هایی در آغوش باد را «به ایران و به دوستداران زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران» تقدیم کرده است و در همین اثر مقاله‌ای در خصوص ضرورت شناخت ایران و بزرگان فرهنگ و ادب و دانش فارسی نوشته است.

۱-۱۱-۵- ستایش خصال محمود بلند اندیشی و تسامح و انسانیت: «کسانی که کوشیده‌اند در هر زمینه از خودخواهی و تنگ‌مشری و ستم‌ورزی بشر بکاهند و او را به دیگرخواهی و سعه صدر و انصاف رهنمون شوند، بی‌گمان خدمت‌گزاران بزرگ عالم انسانیت بوده‌اند. پیامبران خدا و ادیان آسمانی، افراد بشر را به شناخت خدای یگانه و همدلی و هماهنگی با یکدیگر و رأفت و رحمت به همه آفریدگان او فراخوانده‌اند. از آنان که بگذریم، اندیشه‌ورانی نیز با الهام از همین سرچشمه روشن آثاری را پدید آورده‌اند که مبشر انسانیت است و بلنداندیشی و تسامح» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۳۰۹).

۱-۱۱-۶- ستایش معانی والای انسانی در اشعار: در اشعار فارسی در پی معانی انسانی می‌گردد و عبرت‌هایی را در آن‌ها می‌بیند که متأثر از باطن نیک‌اندیش اوست و اگر چنین نمی‌بود

چه بسا آن معانی از آن‌ها قابل استنباط نبود. مثلاً شعر هاتف اصفهانی را بدان جهت انتخاب کرده است که آن را منادی تسامح و گشاده‌مشربی ارزیابی می‌کند. مهم‌تر از این ارزیابی مقدمه‌ای است که هر شعری را با آن و به تفاوت آغاز می‌کند. در هر مقدمه‌ای دل‌نشینی مضمون و برتری اندیشه و لطف بیان و تعبیر بدیع و حسن ترکیب به گونه‌ای است که خواننده را سحر می‌کند. نقد و بررسی شعر هاتف اصفهانی را با تأثیر تفکر نژادپرستی و خودخواهی در پیدا شدن جنگ جهانی دوم، آغاز کردن از طرفی از اهمیت قایل شدن و احترام نهادن منتقد به شعر هاتف و از طرف دیگر از عبرت‌اندیشی او خبر می‌دهد (همان: ۳۰۹) و همچنین از این نکته حکایت می‌کند که او چه مایه به انسان و جان و مال و آبروی او و تسامح و مدارا ارزش قایل است.

۱-۱۱-۷- ستایش قناعت: حکایتی در قابوس‌نامه آمده است از شبلی که در مسجد مشاهده کرد که کودکی از بهر پاره‌ای حلوا بانگ سگ می‌کرد. در مورد این حکایت می‌نویسد «حکایتی پر مغز... و داستانی است اخلاقی... با بسیار عبرت... این حکایت می‌تواند انسان را به تأمل و اندیشه وادار کند و تا وقتی که آدمی در مظان لغزش است، این داستان نکته‌ای آموختنی در بر دارد به‌خصوص وقتی فضایل مورد غفلت واقع شود و جلوه‌های مادی حیات شخصیت انسانی و دنیای درونی و معنوی او را تحت الشعاع قرار دهد» (یوسفی، ۲۵۳۶: ج ۸۶۱/۲ - ۸۶۲) آیا سخن این جز از قناعت‌ستایی حکایت می‌کند؟

۱-۱۱-۸- ستایش عدل و انصاف و مردم دوستی: از میان داستان‌ها و حکایت‌های فراوان نظامی، حکایت پیرزن و شکایت او از سنجر و نام «فریاد مظلوم» بر آن نهادن و آن را با نامه‌هایی از فنلون به لویی چهاردهم و ساموئل جانسون به لردچستر مقایسه کردن و مظهریت ادب فارسی بر فریاد مظلوم بودن و تقدم آن بر ادب اروپایی، از انسان دوستی یوسفی حکایت می‌کند (یوسفی، ۱۳۶۳: ۱۴۷ - ۱۵۲).

نام علی بن ابی‌طالب را باز به یادها آوردن و فضایل او را به تفصیل بازگفتن و از ایمان و شخصیت انسانی و اخلاص و عدل و انصاف و دانش و شهامت و قدرت تقوا و آزادی و تعظیم اسلام و دین و اعتقاد خالص و توحید و اسغنا و تکریم حقیقت و وارستگی او سخن گفتن و از آن‌ها به اعزاز و احترام یاد کردن؛ نیز از مثنوی مولوی حکایت «از علی آموز اخلاص عمل» و از بوستان سعدی حکایت «کسی مشکلی برد پیش علی...» را برگزیدن و نظر مولوی در خصوص خلوص علی و آرای سعدی را در باب عدل و انصاف علی، بازگفتن و به تعبیر لطیف پروردن و با شیفتگی از خصال نیکو سخن گفتن (یوسفی، ۱۳۶۳: ۱۶-۳)؛ و همچنین ذکر احوال یعقوب لیث از جمله از میان مردم برخاستن، در میان مردم عزیز و محترم بودن، عدل، بخشودن بر فقرا و سخت گرفتن بر خواجه‌گان، خدمت به اسلام، انصاف دادن، توجه به منابع معیشتی مردم، تعمیر مساجد، پاس‌داری از ناموس و شرف مردم، رسیدگی به شکایات مردم بر مبنای شریعت اسلام، حفظ عورت از زن نامحرم و غلام، رفع ظلم از درماندگان، احساس وظیفه نسبت به توده مردم و اطاعت از فرمان خدا (همان: ۴۵ - ۵۱ و ۲۵۳۶: ج ۹۲۱/۲ - ۹۳۰)؛ از عشق یوسفی به فضایل و اهل آن حکایت می‌کنند.

۱-۱۱-۹- ستایش پاس‌داری ارزشهای الهی: در میان حکایات و داستان‌های سیاست‌نامه گشتن و از میان امرا و سلاطین پیرمرد درزی فقیر و دیندار را برگزیدن و وجدان بیدار او در حفظ ارزشهای الهی و جوانمردی او را بازگفتن و ستودن نشان می‌دهد که یوسفی در پی نیکی و نیکان و فضایل می‌گردد و هر جا که پیدا کند، آن را می‌ستاید و باز می‌آفریند تا شاید بر کسی مؤثر افتد (یوسفی، ۱۳۶۳: ۶۵-۷۸).

۱-۱۱-۱۰- ستایش اسباب سعادت آدمی: غزالی را که «بیش از هفتاد کتاب و رساله به وجود آورده و هم از لحاظ فلسفه و هم از لحاظ تصوف و دین... و هم از لحاظ کثرت تأثیر در افکار دینی... مغرب و مشرق اهمیت خاص دارد... و با استغنائی شگفت که حاصل عشق و ایمان به شناخت حق و حقیقت بود، از همه چیز دست کشید؛ و کیمیای سعادت را که «بر اساس تعلیمات دین مبین اسلام خوانندگان را به سعادت و رستگاری رهنمون» است، (کاغذ زر ص ۵۵-۵۷) معرفی می‌کند تا باز اسباب سعادت در دل مرد زنده شود و شاید اثری بر کسی کند.

۱-۱۱-۱۱- ستایش نکات نغز: در مقاله در راه حق از بزرگان نامدار چندین نکته نغز نقل کرده است که همگی از بزرگی و آزادگی حکایت می‌کنند. از سولون، حکیم آتنی آورده: «نعمتهای ناپایدار سلاطین دلیل خوشبختی نیست و رستگاری عاقبت کار شرط سعادت است»؛ از فارابی آورده: «رئیس مدینه فاضله باید دوستدار راستی و راست گوین... و دادگری و دادگران باشد و دشمن ستم و ستمگران، از خود و اهل خود انصاف گیرد انصاف دیگران را و مردم را بر عدالت و انصاف برانگیزاند». از قرآن آورده: «رسانیدن امر حق [= خدا به گوش شاه مقتدر] طاعت است»؛ از نیچه آورده: «آنچه انسانی را والا می‌سازد نه شدت احساس‌های والا که دوام آن احساس‌هاست»؛ از پیامبر اسلام آورده: «فاضل‌ترین مجاهده اظهار سخن حق در پیش امیر ظالم است»؛ از بهوون آورده: «هر کس خوب و نجیبانه رفتار کند، می‌تواند از این راه حتی بر بدبختی هم چیره شود» (یوسفی، ۱۳۶۳: ۲۷-۳۴). این‌ها از عشق یوسفی به حق و حقیقت حکایت می‌کنند.

۱-۱۱-۱۲- ستایش و تکریم احسان: با تعبیرات مؤثر نقل می‌کند که «ابوسعید ابوالخیر در گرمابه جبّه پشمی و دستار قیمتی خود را به موی ستر می‌بخشد تا وی وسایل عروسی خود را فراهم کند»؛ عمر بن عبدالعزیز در موقع خشک‌سالی نگین گران‌بهای انگشتری خود را فروخت و بهای آن را به درویش و مسکین و محتاج داد» (همان: ۱۳۰).

۱-۱۱-۱۳- ستایش پاکدامنی زنان: از میان حکایت‌های متعدد ادب فارسی، حکایت زنی پاکدامن را از الهی‌نامه برگزیدن و ایستادگی‌های او را در برابر سختی‌ها و تمناها و خواهش‌های ناجوانمردانه مردان ستودن، از این حکایت می‌کند که یوسفی فضایل را در هر کسی می‌ستاید (همان: ۸۱-۹۳).

۱-۱-۱۲- شناخت ادب فارسی و گزینش‌های مناسب: از بوستان حکایتی را تحلیل کرده است که سعدی ضمن شرح قحط‌سالی، احوال رقت‌انگیز فرودستان و دردمندان (یتیمان و

بیوه‌زنان و زارعان قحطی‌زده) را با مؤثرترین صور بیان کرده و از رفیق توانگر خود سخن گفته که «غم بی‌مردان رخ» او زرد کرده است. یوسفی هنر سعدی و رفتار رفیق او را می‌ستاید تا شاید الگویی برای مخاطبان باشد (همان: ۱۲۵-۱۳۱).

۱-۱۳- عبرت اندوزی و امیدورزی: یوسفی را از خلال تأملاتش می‌توان چنین ترسیم کرد: مردِ عبرت و امید. مثلاً نوشته: «بد اندیشان نیز در شاهنامه دیده می‌شوند اما سرانجامشان شکست است و ناکامی، وجود آن‌ها از یک سو سیمای نیکان را درخشنده‌تر جلوه‌گر می‌سازد و از سوی دیگر فرجام تلخشان این امید را در دل نیرو می‌بخشد که نیکی بر بدی و یزدان بر اهریمن چیرگی خواهد یافت و ایران بر بدخواهان خویش» (یوسفی، ۲۵۳۶: ۵۳/۱).

در تاملی دیگر تاریخ بیهقی را بیش از هر چیز عبرت‌نامه‌ای می‌بیند و گزاره‌های عبرت‌آموز را به یاد می‌آورد از جمله «در آغاز سلطنت هنگام ورود مسعود به غزنین مردم شهر... چندان شادی و طرب [کردند] که... کس یاد نداشت اما پس از شکست سپاه مسعود از سلجوقیان ... امیر چون خجلی بود که به هیچ روزگار آمدن پادشاهان و لشگر به غزنین بر این جمله نبود» (یوسفی، ۱۳۵۷: ج ۵/۱).

همچنین از میان هزاران گزاره تاریخی بیهقی، تحول مردم نیشابور را بازخوانی می‌کند که «در ابتدای کار امیر مسعود اهالی نیشابور همه به استقبال آمده و مردمان بدین ملک تشنه بودند اما همین مردم نیشابور وقتی ابراهیم پنال، مقدمه سپاه سلجوقی، به نیشابور رسید... با قاضی صاعد هم‌داستان شدند که جز طاعت روی نیست و همه اعیان و دیگر مردم به سلام و استقبال [اطغرل] رفتند (همان: ج ۵/۱).

یکی دیگر از عبرت اندوزیهای وی این است که در بررسی قصیده‌ای که فرخی در رثای محمود غزنوی گفته است، دو دیدگاه فرخی و ناصر خسرو را در مورد محمود با هم مقایسه می‌کند و ناصر خسرو را بر حق می‌داند که به عاقبت کار محمود به دیده عبرت نگریسته است و خود با عبرت‌پذیری حکیمانه، بر باد رفتن «غزنه آباد و دستگاه پرشکوه» محمود را به یاد مخاطب می‌آورد. او انسان را مسافرِ مجبوری می‌بیند که از دید او حافظ در این شعر: بر لب بحر فنا... «تابلویی به دست داده است که نمودار سرگذشت و سرنوشت همه افراد بشر است: همه ما بر لب بحر فنا و نیستی (دنیا) مانند مسافرانی که سفری ناگزیر در پیش دارند، در انتظار سرنوشت خویش به سر می‌بریم تا کی روانه سفر دریا شویم» (یوسفی، ۱۳۷۰: ۲۶۴).

۱-۱۴- عیب خود و هنر دیگران دیدن: پیام مقاله اندرز مسیح، با ذکر سخنانی از اولیا و شاعران حکیم و پیامبر اسلام (ص) و مسیح (ع) این است که «انبیا درصددند در تاریکی بدیها و جهل نیز مشعل نیکی و معرفت را برافروند» و یکی از مصداقهای اخلاقی این هدف این است که انسان با بصیرت خاص از عیب دیگران چشم بپوشد و به جای آن حسن و خوبی در دیگران بجوید و غایب از جهان و حاضر در خویشتن باشد و همواره به اصلاح خود بکوشد (یوسفی، ۱۳۶۳: ۳۷-۴۲). یکی از ثمرات دیدن عیب خود، اذعان به جهل نسبی خویش است. در مقاله «مجهول القدر» با مستندات از غرب و شرق و قدیم و جدید، این نکته را مسجل می‌کند که «لا ادری»

نصف علم است. در ادامه این سخن، اظهار می‌کند که با گسترش هوش‌ربای دانش امروزی، باید «لا ادری» کثرت یابد اما افسوس که «در میان برخی از درس خواندگان ما «نمی‌دانم» کمتر از کسی شنیده می‌شود و همه، همه چیز را می‌دانیم و حتی در درستی نظر و عقاید خود به لجاج و تعصب و گاه خصومت برمی‌خیزیم» (یوسفی، ۲۵۳۶: ج ۲/۹۴۶). بر همین اساس «فروتنی و انصاف و کم‌توقعی و بی‌ادعایی و افتادگی برخی از ایران‌شناسان بزرگ اروپا و دانشمندانی از این زمره - که وصف عالمان حقیقی است- ناگزیر فکر» یوسفی را به آن‌چه در محیط خود دیده است متوجه می‌سازد که چگونه با چند سال درس خواندن ادعا می‌کنند که قدرشان مجهول است (یوسفی، ۲۵۳۶: ج ۲/۹۴۸).

۱-۱۵- اشعار به توجه به زبان فارسی: در اثری اعتقادی و اخلاقی مثل کیمیای سعادت، در پی سلامت و سلاست نثر فارسی گشتن و این اثر را به لحاظ اشتغال بر «قدرت تعبیر، ایجاز، سادگی و انشای جاندار و پر تأثیر» معتبر و ارجمند شمردن، از عشق یوسفی به زبان فارسی حکایت می‌کند که از این کتاب ۲۵۰ تعبیر سلیس فارسی برای راهنمایی نویسندگان جمع و منتشر کرده است (یوسفی، ۱۳۶۳: ۶۷-۷۲)

۱-۱۶- گله از بی‌ذوقی اهل روزگار: شکایت دارد که «گاهی در برخی از روزنامه‌ها و مجلات فارسی شوخی‌های آن‌ها را می‌خوانم... بی اختیار با حسرت و افسوس به یاد کتابی خواندنی می‌افتم که... فخرالدین علی صفی در قرن دهم هجری به قلم آورده و آن را لطائف الطوائف نامیده ولی ارجش چندان شناخته نشده است. امروز بسیاری از بذله‌گویان ما از حدود شوخی‌های سطحی و متلک‌های عامیانه و اشاراتی به موضوعات جنسی ظریف‌تر نمی‌اندیشند» (یوسفی، ۱۳۵۷: ج ۱/۳۱۵).

۱-۱۷- احساس مسئولیت و توجه به جزئیات زندگی و نیازهای زمان: این‌که مردم ایران فرزندان خود را در خردسالی یا نوجوانی به کشورهای غربی و امریکا می‌فرستند و آن‌ها ضمن محرومیت از عواطف لازم که تنها محل آن کانون خانواده است، با مشکلات عاطفی و روانی و فرهنگی و زبانی مواجه می‌شوند، روان یوسفی را می‌آزارد و او را نگران می‌کند که این جوانان هم به مشکلات روانی گرفتار می‌شوند و هم از فرهنگ و زبان خود دور می‌شوند و بدین جهت آن را موضوع مقاله‌ای با عنوان «راه کج» قرار می‌دهد. این مقاله از تألم و عقاید و پیشنهادهای او پرده برمی‌دارد، آن‌گاه می‌بینیم که او تا چه حد نسبت به زندگی مردم و فرهنگ و زبان ملی احساس مسئولیت می‌کند (یوسفی، ۲۵۳۶: ج ۲/۹۳۹-۹۴۳)

۱-۱۸- اشعار به لزوم جمال‌شناسی ادبی: از دید او «توجه به روح [آثار شاعران] و کنج‌کاوی در جلوه‌های هنر شاعر... و شناساندن و ارزیابی» آثار شاعران و «فرهنگ و ادب ما» در کنار دیگر تحقیقات لازم و ضروری است (یوسفی، ۱۳۶۳: ۹۷).

۱-۱۹- اشعار به نیاز ایران به دانشمندان جامع‌الاطراف: به اعتقاد او «ایران به کسانی بیشتر نیازمند است که مردم ایران و فرهنگ ایران را بهتر بشناسند در عین برخورداری تمام از دانش و تمدن قرن بیستم، تا بتوانند در این هنگامه‌ای که صنعت و تکنولوژی در جهان پدید آورده به اقتضای

نیازمندی‌های ضروری مملکت علوم و فنون جدید را در ایران ترویج کنند بی آن‌که ایرانی شخصیت فکری و جوهر فرهنگی و استقلال بینش خود را از دست بدهد» (یوسفی، ۲۵۳۶: ج ۲/۸۷۴).

نتیجه

آثار یوسفی در کنار تحقیق و تفحص و تأمل و عبرت‌آموزیِ شبان‌روزیِ عمر پربرت وی، از فضایل اخلاقی، اعتقادی، عرفانی، علمی و هنری وی حکایت می‌کنند از جمله فرهنگ وسیع، ذهن تیز و باریک‌بین، اعتدال فکر، خردپیشگی، نکته‌بینی، باریک‌اندیشی، قدرت تخیل، لطف انشا، محاسن ادبی، سخن‌آرایی، پختگی قلم، تفکر دایمی، عمری در کمال راستی و درستی و قناعت و تقوا زیستن، در راه اشاعه فرهنگ بی‌هیچ گونه خودنمایی و خودستایی - بل با ذم خودنمایی و مدح تواضع - کوشیدن، دوستداری حق و حقیقت و انصاف و مردم‌نوازی، گریز از جاه و مال‌طلبی، وسعت دامنه فضل و جامعیت علمی در زمینه‌های زبان و ادب و لغت و صرف و نحو و تاریخ و معارف اسلامی و فلسفه و علوم انسانی، تحلی به حکمت و کمال بصیرت، استادی در توسعه معنویت‌های برتر، استقلال فکر، مطالعه آثار متقدمان و متأخران ریز و درشت در کمال تواضع و دقت، تخلّق به سیره معرفت‌پژوهی و ثمره دریافت خود را برای تعظیم نیکان و ترویج نیکی به پای همگان ریختن، وقوف بر دانش‌های جدید غربی پیش از آن‌که به ایران بیایند، مثل اعلای حوصله و پشتکار و همت در تحقیق و تأمل بودن، حفظ آبروی فقر و قناعت و مناعت و در عین حال اشتغال به تحقیق و تأمل، برترین پایگاه شرف و حیثیت را به علم و تحقیق و علما و *روان‌های روشن* بخشیدن، اندیشه‌ها و عواطف و دریافت‌های ظریف را با نثری مطبوع و ساده و گرم و زنده و پرتوان و لطیف و با تعبیرات بلیغ و دل‌کش و بدیع و در عین حال بر ساخته از الفاظ مأنوس فارسی در کمال ایجاز بیان کردن و به قول **بیهقی** توانایی ابداع سخنان شیرین با معنی در گردن یکدیگر دست زده (یوسفی، ۲۵۳۶: ج ۱/۸۷۶) به پشتوانگی فکر پخته و قریحه خداداد، و هنرهایی از این قبیل.

در پایان می‌خواهم بی‌هیچ گونه توهّم تشبّهی، سخن علامه محمد قزوینی در مورد ادوارد براون را که براننده قامت رعنا یوسفی است، ذکر کنم: عمر مفید خود را بدون سستی و خستگی با تمام قوای معنوی و مادی صرف احیای آثار فرهنگی و ادبی ایران کرد. دارای همت بلند و فداکاری بود. به ادبیات و ذوقیات و معنویات ایران یعنی به افکار حکما و شعرا و عرفا و ارباب مذاهب محبت خاص خالص صمیم از اعماق قلب و زوایا و خفایای روح عاری از هرگونه شوایب و اغراض سیاسی و جانی و مالی داشت. محبت او به عالم اسلام و ایران و ایرانیان حدی نداشت و هیچ غرض مادی از قبیل جاه و مال ملحوظ نبود جز احساسات قلبی و انجذاب نفسانی یعنی عشق به هر چه خوب و ظریف و جمیل و حق و راست است و تنفر از هر چه عکس آن‌هاست. کتاب فضل ورا آب بحر کافی نیست / که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری (براون، ۱۳۸۶: ۲۲-۲۳).

- براون، ادوارد (۱۳۸۶)، *تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت*، ترجمه محمد عباسی، چاپ اول، تهران: انتشارات علم.
- بهار، محمدتقی (۱۳۸۲)، *دیوان*، چاپ اول، تهران: نشر آزاد مهر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲)، «گفت و شنودی در باب ابدیت ایران»، *مجموعه مقالات یادداشتها و اندیشه ها*، چاپ چهارم، تهران: جاویدان.
- یوسفی، غلامحسین (۱۳۷۰)، *چشمه روشن*، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی.
- (۱۳۶۳ک)، *کاغذ زر*، چاپ اول، تهران: انتشارات یزدان.
- (۱۳۶۳)، *روانهای روشن*، چاپ اول، تهران: انتشارات یزدان.
- (۲۵۳۶)، *برگهایی در آغوش باد*، (دو جلد)، بدون نوبت چاپ، تهران: توس.
- (۱۳۵۷)، *دیداری با اهل قلم*، (دو جلد)، چاپ اول، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.